



بازسازی طبقه‌ی کارگر جهانی

نویسنده: بوری سیلور

مترجم: نرگس ایمانی

از دهه‌ی ۱۹۸۰ به بعد رویکرد غالب در علوم اجتماعی بر این فرض استوار شد که بسیج‌های کارگری و طبقه‌بنیاد، دیگر، بقایای مربوط به گذشته هستند. وسیعاً چنین استدلال شده است که «جهانی سازی» رقابت شدیدی را در میان کارگران سراسر جهان برانگیخته و به نوعی حرکت مارپیچی تنزلی بی‌وقفه در قدرت و رفاه کارگران انجامیده است. گفته می‌شود بازسازی تولید - تعطیلی کارخانه‌ها، تأمین منابع از بیرون، خودکارسازی و ادغام ذخایر جدید و گسترده‌ی کار ارزان - طبقات کارگر درگیر در فرآیندهای تولید انبوه ریشه‌دار در کشورهای مرکز را تضعیف کرده و همه‌جا موانع غلبه‌ناپذیری را بر سر راه بسیج طبقه‌ی کارگر ایجاد نموده است.

1

از این استدلال تحت عنوان *race-to the bottom- thesis*^۱ یاد می‌شود؛ تزی که پس از پی‌بردن به افزایش بی‌سابقه‌ی ناآرامی‌های کارگری و بسیج‌های طبقه‌بنیاد رخ داده از سال ۲۰۰۸، مدافعانش را فشل رها کرد. این افزایش بی‌سابقه، شکل‌های گوناگونی به خود گرفت: موج اعتصاب کارگران کارخانه‌ها در چین و بخش‌های دیگر آسیا، اعتصاب‌های مبارزه‌جویانه در معادن طلای آفریقای جنوبی، اشغال میادین عمومی به دست جوانان بیکار و نیمه‌بیکار از آفریقا گرفته تا ایالات متحده، اعتراضات ضدریاضت‌کشانه در اروپا. اینها تنها برخی از نشانه‌های تغییر اوضاع بودند. در واقع، این احتمال وجود دارد که درست در نقطه‌ی آغاز یک جهش جهانی جدید در بسیج کارگری طبقه‌بنیاد باشیم.

^۱ . وقتی رقابت میان تولیدکنندگان کالاها و خدمات مشابه بسیار افزایش می‌یابد تولیدکنندگان برای در دست داشتن بازار به کاستن از قیمت‌ها مبادرت می‌ورزند. این کاهش قیمت‌ها می‌تواند تا آن جایی ادامه یابد که برخی تولیدکنندگان امکان ادامه‌ی رقابت را نداشته باشند و از گردونه‌ی رقابت حذف گردند. نتیجه‌ی این امر انحصاری شدن بازار و مقررات‌زدایی‌هایی است که جایگاه کارگران را به شدت تضعیف می‌کند. م

افزایش جهانگستر بسیج طبقه بنیاد

برای فهم آنچه اینک در برابر دیدگانمان رخ می‌دهد نیازمند اتخاذ رویکردی هستیم که نسبت به شیوه‌هایی حساس باشد که در آنها انقلاب‌های مکرر در سازماندهی تولید - به مثابه‌ی مشخصه‌ی تاریخ سرمایه‌داری - نه فقط به تخریب طبقات کارگر ریشه‌دار، بلکه همچنین به ساختن طبقات کارگر جدید در مقیاس جهانی منتهی می‌شود.

کسانی که در دهه‌های اخیر بر طبل مرگ طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های کارگری کوفته‌اند تمایل داشته‌اند قاطعانه بر سویی‌ی فروپاشی فرایند شکل‌گیری طبقه تمرکز کنند. اما اگر کارمان را بر این مقدمه بنا نهمیم که طبقات کارگر و جنبش‌های کارگری جهانی مکرراً ساخته، فروریخته و بازسازی می‌شوند، آن گاه پادزهری قدرتمند خواهیم داشت در برابر تمایل به اظهار زود هنگام مرگ طبقه‌ی کارگر در آن زمان‌هایی که فقط یک طبقه‌ی کارگر به لحاظ تاریخی خاص فروپاشیده است. مرگ جنبش کارگر یک‌بار در طلیعه‌ی قرن بیستم، آن زمان که افزایش تولید انبوه به تضعیف قوای کارگران صنعتی انجامید، و یک‌بار هم در اواخر قرن بیستم به گونه‌ای زود هنگام اظهار گردید.

2 با تمرکز بر ساخته‌شدن، فروپاشی و بازسازی طبقات کارگر، مترصد فوران پیکارهای جدید هم به دست طبقات - کارگر - در حال - تکوین جدید و هم توسط طبقات کارگر قدیمی دستخوش فروپاشی خواهیم بود؛ به تعبیر دیگر، پیکارهایی که به دست کسانی انجام می‌گیرند که به ترتیب، هم سوبه‌های آفرینشگرانه و هم سوبه‌های ویرانگرانه‌ی فرایند انباشت سرمایه را تجربه می‌کنند. من این دو نوع پیکار را ناآرامی کارگری نوع مارکس و ناآرامی کارگری نوع پولانی نامیده‌ام. ناآرامی کارگری نوع مارکسی از پیکارهای طبقات کارگر نوظهور تشکیل شده که موقعیت‌شان در مقام کارگران ارزان‌قیمت و مطیع را به چالش می‌کشند. ناآرامی نوع پولانیایی هم عبارت است از پیکارهای طبقات کارگر ریشه‌دار که از شیوه‌های زندگی و امرار معاش فعلی‌شان دفاع می‌کنند که شامل دفاع از امتیازاتی است که در موج‌های پیشین پیکار از نظام سرمایه و دولت‌های وقت به چنگ آورده‌اند.

در جهش اخیر شاهد هر دو نوع از این ناآرامی‌ها هستیم: موج اعتصاب طبقه‌ی کارگر مهاجر جدید چینی که بسیار متناظر با نوع طبقه‌ی کارگر جدید در حال تکوین است و معترضان ضد ریاضت در اروپا که به شدت با طبقات کارگری ریشه‌دار در حال فروپاشی همخوان‌اند.

بیکار های محل تولید

موج اعتصاب‌های جاری در چین تازه‌ترین تجلی پویشی است که می‌توان آن را در این عبارت خلاصه کرد: سرمایه هر جا که می‌رود در اندک زمانی تضاد سرمایه - کار نیز در پی‌اش می‌آید. به بیان دیگر، اشاعه‌ی جغرافیایی پی در پی تولید انبوه در سراسر جهان از نیمه‌ی دوم قرن بیستم تاکنون، موج‌های پیاپی شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر جدید و ناآرامی‌های نوع مارکسی را به همراه داشته است. در این میان می‌توان به الگوی مشابهی اشاره کرد که به موجب آن سرمایه‌ی صنعتی در جستجوی کار مطیع‌تر و ارزان‌تر، رهسپار مناطق جغرافیایی جدید شده است، با اینهمه - به رغم تضعیف کار در مناطقی که سرمایه از آنها رخت بر بسته - عوض ایجاد نوعی *race-to the bottom* سراسر است. شاهد ایجاد طبقات کارگر جدید و نیز جنبش‌های کارگری جدید و قدرتمند در هر یک از این مکان‌های تولید جدید مورد علاقه‌ی سرمایه‌داری بوده‌ایم.

این پویش با سررسیدن «معجزه‌های تولید صنعتی» در برزیل و آفریقای جنوبی در دهه‌ی ۱۹۶۰ و کره‌ی جنوبی در دهه‌ی ۱۹۷۰، معجزه‌هایی که در طول یک نسل اتفاق افتاد، عیان شد، آنهم از طریق ظهور «معجزه‌های جنبش کارگر» که بساط رژیم‌های سرکوبگر کار و کارگران را - رژیم‌های تضمین‌کننده‌ی کارگر ارزان و مطیع - درهم‌پیچیدند. این پدیده در چین امروز هم مشهود است.

3

یکی از پاسخ‌های سرمایه‌داران به این موج ناآرامی در چین عبارت بوده است از تلاش برای انتقال تولید به مکان‌هایی با کارگران به مراتب ارزان‌تر یعنی انتقال کارخانه‌ها از مناطق ساحلی به نواحی مرکزی چین و نیز به سایر کشورهای فقیر آسیایی از جمله ویتنام، کامبوج و بنگلادش. اما به رغم همه‌ی این تلاش‌ها، این تز که هر جا سروکله‌ی سرمایه پیدا شود، تضاد نیز در پی‌اش می‌آید به واسطه‌ی گزارش اعتصاب‌ها در مکان‌های مطلوب سرمایه‌گذاری تأیید دوباره‌ای یافته است. بیش از پیش چنین به نظر می‌رسد که گریزگاهی برای سرمایه باقی نمانده است.

پاسخ دیگر سرمایه‌داران نیز عبارت بوده است از تسریع جریان مسبوق به سابقه‌ی خودکارسازی تولید - یعنی حل مسئله‌ی نظارت بر کار با اخراج کارگران از فرآیند تولید. اما با وجود این قبیل تلاش‌ها، ناآرامی کارگری در محل تولید کماکان مؤلفه‌ی مهم ناآرامی فراگیر کارگری است. در واقع اخراج کامل نیروی کار انسانی از فرایند تولید دست‌نیافتنی است. علاوه بر این، تجدیدسازمان پساوردی تولید - به رغم تمایل گسترده‌ی تحلیل‌ها به تمرکز صرف بر شیوه‌های تضعیف قدرت کارگران بر اثر این قبیل تغییرات - قدرت اخلاک‌گرانه‌ی کارگران در محل تولید را در برخی بخش‌ها افزایش داده است.

برای مثال، تولید بهنگام^۲ با حذف همه‌ی بافرها (buffers) و [کارگران] مازاد بر نیاز از فرایند تولید، قدرت اختلالگری کارگران در محل تولید را افزایش داده است. در صنعت خودروسازی قطعات مختلف به کارخانه‌های مونتاژ، «بهنگام» تحویل داده می‌شوند. با حذف بافرهای تأمین‌کننده‌ی قطعات، وقوع اعتصاب در یکی از بخش‌های کلیدی و توقف تولید در آن بخش می‌تواند فعالیت‌های مونتاژ در سراسر آن شرکت را در عرض چند روز یا حتی کمتر متوقف کند. این دقیقاً همان چیزی است که در سال ۲۰۱۰ در چین اتفاق افتاد: اعتصاب در یکی از کارخانه‌های قطعات خودرو به سرعت به تعطیلی همه‌ی فعالیت‌های کارخانه‌ی هوندا در چین منتهی شد.

همچنین جهانی‌سازی تجارت و تولید باعث افزایش قدرت چانه‌زنی کارگران بخش حمل و نقل و ارتباطات شده است، چراکه اعتصاب در این بخش‌ها کابوس اختلال در اقتصادهای ملی و منطقه‌ای و نیز در کل زنجیره‌ی عرضه‌ی جهانی را به همراه دارد. بنابراین در حالی که روایت استاندارد از قیام فوریه‌ی ۲۰۱۱ مصر بر اعتراضات خیابانی و اشغال میدان تحریر متمرکز است، با اعتصاب کارگران کانال سوئز – با همه‌ی پیامدهایش برای تجارت ملی و بین‌المللی – بود که مبارک از سمت‌اش استعفا داد.

پیکار در خیابان‌ها

در حالی که دست کم گرفتن نقش کنونی و آتی پیکارهای کارگران در محل تولید اشتباه است، به همان اندازه ناچیزانگاشتن نقش پیکارهای خیابانی هم نادرست است. در واقع ماهیت درهم‌تنیده‌ی این دو مکان پیکار و درگیری را می‌توان از جلد نخست سرمایه استنتاج کرد.

از یک سو آنچه در «منزلگاه پنهان تولید [کارخانه‌ای]» اتفاق می‌افتد نقطه‌ی تمرکز مارکس در بخش‌های میانی جلد اول سرمایه است، یعنی آنجایی که مارکس تضاد محلی (endemic) میان کار – سرمایه بر سر مدت، شدت و سرعت کار را برمی‌شمارد. در زمانه‌ی حاضر ماهیت محلی تضاد کار – سرمایه در مکان تولید همچنان موضوعیت دارد. از سوی دیگر مارکس در فصل ۲۵ کتاب نشان می‌دهد که منطق توسعه‌ی

^۲ Just-in-time production. صنعت خودروسازی در قرن بیستم دو انقلاب را از سر گذراند. نخست گذار از تولید دستی به تولید انبوه در ابتدای قرن، و دوم گذار از تولید انبوه به تولید ناب. اصلی‌ترین مشخصه‌ی تولید ناب حذف قسمت‌ها و بخش‌هایی است که زمان‌بر و هزینه‌برند. مثلاً بافرها (buffers) که یکی از بخش‌های سیستم تولید انبوه بودند و از اختلال حاصل از حضور کارگران اضافه و نیز قطعات اضافه بر نیاز ممانعت می‌کردند. راه‌حل نظام‌مند برای شناسایی و از بین بردن اتلاف‌ها عبارت بود از به‌جریان‌انداختن تولید درست‌نگاهی که مشتری به آن نیاز دارد. این فلسفه‌ی تولیدی در پی کمال و بی‌نقص کردن سیستم‌های تولید بود. از تولید ناب با عنوان «تولید بهنگام» نیز یاد می‌شود. م

سرمایه‌داری نه فقط به پیکارهای محلی در مکان کار بلکه همچنین به تضادهای وسیع‌تر در سطح اجتماع نیز می‌انجامد، به طوری که انباشت سرمایه دست در دست «انباشت سیه‌روزی» پیش می‌رود که چشمگیرترین نمود آن هم ارتش ذخیره‌ی رو به افزایش کارگران بیکار، نیمه‌بیکار و استخدام ناپایدار است.

از این منظر، مشخصه‌ی سرمایه‌داری تاریخی نه تنها فرایند چرخه‌ای خلق - تخریب بلکه همچنین تمایل دیرین آن به نابودی معیشت‌های موجود با سرعتی بیش از سرعت خلق معیشت‌های جدید است. همین مسئله بر ضرورت مفهوم‌پردازی سومین نوع ناآرامی کارگری - مضاف بر اعتراضات طبقات کارگر در حال تکوین (نوع مارکسی) و طبقات کارگری در حال فروپاشی (نوع پولانی) - دلالت می‌کند. این نوع سوم (که من برایش نامی ندارم) عبارت است از اعتراض کارگرانی که اساساً از سوی سرمایه نادیده گرفته شده یا کنار گذاشته شده‌اند؛ به عبارتی آن اعضای طبقه‌ی کارگر که جز نیروی کارشان چیزی برای فروش ندارند اما در طول حیات خود امید بسیار اندکی به فروش آن دارند.

هر سه‌ی این ناآرامی‌های کارگری پیامد تجلیات گوناگون فرایندهای مشابه توسعه‌ی سرمایه‌داری هستند. هر سه‌ی آنها را می‌توان در افزایش جهانی اخیر ناآرامی‌های کارگری و طبقه‌بنیاد - به همراه اعتراضات شمار وسیعی از جوانان بیکار سرتاسر جهان در مقام یکی از نمونه‌های برجسته‌ی ناآرامی نوع سوم - مشاهده کرد. در نهایت، سرنوشت این سه نوع پیکار عمیقاً با یکدیگر در هم تنیده است.

اتحاد طبقه‌ی کارگر

خوشبینی مارکس در مورد انترناسیونالیسم کارگری و قدرت زیرورکننده‌ی پیکارهای پرولتاریایی تا حدی ریشه در این مفروض او داشت که هر سه نوع کارگران را - آنهایی که در مقام کارگران مزدبگیر درون آخرین مرحله‌ی توسعه‌ی مادی ادغام شده‌اند، آنهایی که در نتیجه‌ی آخرین دور بازسازی بیرون انداخته می‌شوند، و کسانی که مازاد بر نیازهای سرمایه هستند - می‌توان درون خانواده‌ها و اجتماعات یک طبقه‌ی کارگر یکسان یافت. آنها با هم زندگی می‌کنند و به همراه هم می‌جنگند.

به بیان دیگر، مارکس چنین می‌انگاشت که تمایزهای موجود درون طبقه‌ی کارگر - تمایز میان افراد استخدام‌شده و بیکار، فعالان و ارتش ذخیره، کسانی که از قدرت لازم برای تحمیل وقفه‌ها و اختلالات پُر هزینه بر سرمایه در محل تولید برخوردارند و کسانی که تنها قدرت برهم‌زدن آرامش خیابان‌ها را دارند - با تفاوت‌های شهروندی، نژادی، قومی یا جنسیتی همپوشانی ندارند. به معنای دقیق کلمه کارگرانی که

مظهر سه نوع گوناگون ناآرامی کارگری هستند در واقع یک طبقه‌ی کارگر واحد هستند با قدرت مشترک و مصائب مشترک، و توان این را دارند بینش پسا سرمایه‌دارانه‌ای بسازند که نویدبخش رهایی طبقه‌ی کارگر جهان در کلیت خود باشد.

با این حال، به لحاظ تاریخی، سرمایه‌داری همگام با استعمارگری، نژادپرستی و پدرسالاری بسط و توسعه یافته و برای همین هم طبقه‌ی کارگر در امتداد خطوط منزلتی^۳ (از جمله شهروندی، نژاد/قومیت و جنسیت) چندشاخه شده و توانش در خلق یک بینش رهایی‌بخش برای طبقه در مقام یک کل تقلیل یافته است.

امروزه نشانه‌های چندی وجود دارد دال بر این که این قبیل چندشاخگی‌ها در حال سفت‌وسخت‌ترشدن هستند: افزایش احساسات مهاجرت‌سازانه و بیگانه‌هراسانه، تلاش‌ها برای محدود کردن جریان‌های مهاجرت و تقویت مزایای مبتنی بر شهروندی. اما در عین حال نشانه‌هایی هم وجود دارد مؤید این که از دیگر وجوه، این تقسیمات اگرچه در حال فروریزی نیستند اما کمرنگ شده‌اند، به طوری که در سطح محلی، ملی و بین‌المللی چشم‌اندازهایی گشوده می‌شود به روی بسیج‌هایی که مدافعان هر سه نوع ناآرامی‌های کارگری را گردهم می‌آورد و از توان لازم برای ساختن پروژه‌های رهایی‌بخش برای قرن بیست‌ویکم برخوردار است.

بورلی. جی. سیلور پروفیسور جامعه‌شناسی دانشگاه جان هاپکینز و سرپرست مرکز مطالعات جهانی آریگی است. او در این مرکز مسئولیت هماهنگی یک گروه تحقیقاتی را که پیرامون اعتراضات کارگری در سطح جهان کار می‌کند، بر عهده دارد. مهمترین کتاب سیلور، *نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و جهانی‌سازی*، به بیش از ۱۲ زبان دنیا، از جمله فارسی، ترجمه شده است.

این متن ترجمه‌ای است از:

<https://roarmag.org/magazine/the-remaking-of-the-global-working-class/>

^۳ Status lines